

## متن پیاده سازی شده جلسه نوزدهم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 14 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 211 و 212: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امر پنجم: مشتق

تعیین محل نزاع:

در مباحث گذشته بیان شد که مشتق مورد بحث در این جا، شامل فعل نشده و شامل وصف می باشد؛ بنابراین امثال کلمه «يقوم» در عبارت «زید يقوم»، با این که مشتق هستند، لکن داخل در بحث ما نیستند. ناظر به این سخن، برخی فرموده اند که خروج مثل «زید يقوم» از محل بحث با دخول «زید قائم» چندان مفهوم نیست و درخواست توضیح دارند. پاسخ این است که ما در مشتق نیازمند قابلیت حمل هستیم؛ حملی واقعی که در منطق یافت می شود؛ چرا که در پی آنیم که بفهمیم در صورت ازاله تلبس و بقای ذات، اطلاق، حقیقی است یا خیر. حال آن که در «زید يقوم» حملی وجود ندارد؛ به این معنا که نمی توان گفت «زید هو يقوم» و «يقوم هو زید». بلکه «يقوم» با معنای خود، یکی از کارهای زید در آینده یا گذشته می باشد. شاید این که در ادبیات گفته می شود «يقوم» خبر برای «زید» است، رهن فکر برخی از دوستان شده باشد. باید توجه نمود که این صرفاً ناظر به جهات لفظی می باشد و اتحادی که میان مبتدا و خبر در «زید قائم» وجود دارد در این موارد نیست.

در حال تعیین نزاع در مسأله مشتق بودیم و تا چهار شماره پیش رفتیم. نکته ای که باید دانست این که محتوای این محورهای هفت گانه، ولو به صورت خام در کلمات بزرگان وجود دارد و اگر هم نباشد، می دانیم که مراد آن ها بوده است. آنچه نوآوری به حساب می آید، شکل جدیدی است که در تبیین محل بحث در انداخته ایم.

5. نزاع در این نیست که چه زمانی در مشتق اخذ شده است؛ به این گونه که گفته شود: آیا تنها زمان حال اخذ شده تا در منقضي عنه المبدأ مجاز باشد یا علاوه بر حال، گذشته نیز اخذ شده است. چنان چه کسی چنین توهم نماید، فوراً از او پرسیده خواهد شد که مگر بنا بود در مشتق زمان باشد؛ مگر مشتق فعل است؟ آئی که زمان در آن مأخوذ است فعل می باشد. بلکه بحث روی این است که آیا اگر ذاتی متلبس به یک مبدأ شده، مشتقی تشکیل شود، پس از ازاله تلبس، آیا این قابلیت وجود دارد که این مشتق به اعتبار گذشته اطلاق گردد؟ یا این که لازمه چنین استعمالی، این است که می بایست قید زمان آورده شود؟ بنابراین بحث در صحت اطلاق به محض تلبس می باشد و هیچ یک از دو سوی این کلاف، مستلزم اخذ زمان در مشتق نیستند. باید توجه نمود که مطلب آئی ما تحت عنوان «جنسیة البحث» مناسبت با این گفتار دارد و به همین دلیل، توضیح بیشتر، به آن جا موکول می گردد.

6. مطلب ششم در جایی از کتب علما مشاهده نشده و آن این که آیا مسأله، اختصاص به زبان عربی دارد یا در زبان های غیرعربی نیز جاری می باشد؟ پاسخ این است که در زبان های غیرعربی هم جاری است. البته ما متخصص امر زبان شناسی نیستیم؛ چه بسا بهتر است در این زمینه یک متخصص نظر بدهد؛ اما ادله جاری در مسأله، میزی میان زبان ها ایجاد نمی کند. مثلاً در فارسی گفته شود کسی که آموزگار بوده و سپس بازنشسته شده، آیا می توان حقیقتاً به ایشان آموزگار گفت؟ چه بسا بر این مطلب، آثاری فقهی، معرفتی یا ... بار گردد. تنها نکته ای که در مورد زبان های عجمی (غیرعربی) باید رعایت شود،

بومی‌سازی است؛ یعنی انسان این مسأله را با ادبیات زبان لاتین یا فارسی یا ... منطبق سازد.

7. آخرین تعیین محل نزاع مربوط به بحث «اسم زمان» می‌باشد. قاعدتا با ورود به این بحث، سؤالی به ذهن‌ها خطور خواهد نمود و آن این‌که چرا از بین موارد مختلف در ادبیات، مانند اسم مکان، مصدر میمی و ...، علما دست بر این مورد خاص نهاده‌اند؟ به جهت پاسخ‌گویی، لازم است مسأله را بر اسم زمان تطبیق نماییم. مسأله این بود که ذاتی ثابت (مثلا زید)، به یک مبدأ اشتقاق (مثلا تعلیم) متبلس شده، سپس این تبلس از بین برود. آیا چنین فرایندی در اسم زمان قابلیت جریان دارد؟ مثلا یک روز معین در عاشورای سال 61 هجری قمری، به نام «مقتل الحسین علیه السلام» نام‌گذاری می‌گردد؛ روزی که بالأخره به انتها رسیده و منقضی شده است. به این ترتیب دیگر نام مقتل الحسین علیه السلام به روز فردای آن اطلاق نمی‌گردد. در این حالت، ذات ثابت، روز دهم محرم 61 است که متبلس به قتل الحسین علیه السلام می‌باشد. آیا جایی برای این سؤال باقی می‌ماند که گفته شود اطلاق این اسم به روز بعد از آن، اطلاقی حقیقی است یا مجازی؟ ظاهرا سنخیتی وجود ندارد؛ چراکه ذات شما، که همانا در این‌جا زمان می‌باشد، دارای ماهیتی غیرقار است که از حرکت انتزاع می‌شود. زمان، هر آن در حال تصرم و شدن است و این تنافی با محل نزاع ما دارد.

لذا در دخول اسم زمان در محل نزاع اختلاف شده. رأی قائلان به عدم دخول، به واسطه بیانات گذشته روشن گشت. ممکن است دلیل ایشان را به این ترتیب خلاصه نماییم: چنان‌چه اسم مشتقی بخواهد داخل در محل نزاع باشد، می‌بایست دارای ذاتی قار باشد؛ لکن اسم زمان ذاتی غیرقار دارد. نتیجه آن‌که داخل در محل نزاع نمی‌باشد. اما کسانی چون مرحوم آخوند (دست‌کم در بخشی از کلام خود) و محقق عراقی اصرار بر دخول اسم زمان در محل نزاع دارند.

مرحوم آخوند در این باب نکته‌ای ارزشمند بیان می‌فرماید که ارتباط آن با محل گفتگو برای ما روشن نمی‌گردد. ایشان می‌گوید: آیا اگر لازمه این‌که یک لفظ برای معنایی عام وضع گردد، تعدد مصداق است؟ یا این‌که ممکن است لفظی برای یک مفهوم عام وضع شده و در عین حال بیش از یک مصداق نداشته باشد؟ بی‌درنگ پاسخ گوییم که لفظ می‌تواند در عین این‌که مصداقی منحصر به فرد دارد، قابلیت اطلاق بر افراد متعدد داشته باشد. مثلا لفظ «اعلم» از دسته «وضع عام موضوع له عام» می‌باشد؛ اما گاه پیش می‌آید که تنها دارای یک مصداق است. یا لفظ «واجب الوجود» و چه بسا خود لفظ «الله» که اسمی است برای ذات مستجمع همه صفات کمال و جمال و جلال، تنها بر یک فرد صدق می‌کنند و آن ذات مقدس الهی است. عبارت ایشان این است: «أن انحصار مفهوم عام بفرد لا یوجب أن یكون وضع اللفظ بازاء الفرد دون العام و إلا لما وقع الخلاف فیما وضع له لفظ الجلالة.»

حال ارتباط این بیان، با مانحن‌فیه چیست؟ شاید ایشان در پی بیان این هستند که با وجود این‌که مقتل الحسین علیه السلام، در یک روز مشخص است، اما قابلیت اطلاق بر زمان‌های بعد را داراست. به این ترتیب، اگر این زمان گذشت و فردایی آمد، می‌توان، به اعتبار این‌که زمان، در یک مقطعی، متبلس به «قتل الحسین علیه السلام» شد، به روزهای آینده نیز مقتل الحسین علیه السلام گفته شود. از این قبیل است «مبعث النبیصلی الله علیه و آله» و «مولد النبیصلی الله علیه و آله». این مفاهیم همگی مفاهیمی عام هستند که ممکن است در هر روز از تاریخ واقع گردند. انحصار مقتل الحسین علیه السلام، در یک فرد (روز دهم محرم سال 61)، باعث نمی‌شود که این لفظ به ازای همین فرد وضع شده باشد؛ و الا لازمه این سخن که عام بودن لفظ در عین خاص بودن مصداق، غیرقابل‌تصور است، این است که در موضوع‌له لفظ الله یا واجب الوجود اختلاف نیز اختلاف نشود؛ حال آن‌که اختلاف موجود است.

بعد از این همه، باز هم جای سؤال از ایشان باقی است که چه می‌خواهید بفرمایید؟ آیا تطبیق این بیانات با محل بحث، این است که مثلا گفته شود «کنون که قرن‌ها از انقضای مبدأ اشتقاق گذشته است، می‌توان پرسش نمود که اطلاق مقتل الحسین علیه السلام یا مولد النبیصلی الله علیه و آله بر روزی که در آن به سر می‌بریم، حقیقت است یا مجاز.»؟ باید گفت که پاسخ این پرسش در خلال ابهام بیان ایشان گم شده است.

اما مضمون کلام محقق عراقی (که کمتر از نقل کلام ایشان تمتع جسته ایم) به بیانی ساده این است که با وجود این‌که زمان بی‌قرار می‌باشد، ولی دارای یک اتصال و وحدت عرفیه است. گویا عرف دور یک تکه از زمان نخ بسته و آن را یک «واحد» نموده است. چنانکه خود ما در محاورات روزمره، تعبیری چون «عصر ما»، «عصر گذشته» و «علمای معاصر» را به کار می‌بریم؛ این به دلیل آن است که زمان، صرف نظر از این‌که متشکل از آن‌های بی‌شماری بوده و از این جهت غیرقار به شمار

می‌رود، اما می‌توان میان محدوده‌ای از آن، یگانگی فرض نمود. به این اعتبار، می‌توان همان‌گونه که در سایر موارد مشتق، ذاتی صاحب قرار چون زید داشتیم، در این‌جا نیز ذاتی ثابت فرض نموده و در نتیجه اسم زمان را داخل در محل نزاع نماییم. عبارت ایشان این است: «إِنَّ الْأَزْمَنَةَ وَالْأَنَاتَ وَان كَانِ الْوُجُودَاتِ مُتَعَدَّةً مُتَعَاقِبَةً مُتَّحِدَةً بِالسَّنَخِ، لَكِنْ حَيْثَمَا لَا يَتَخَلَّلُ بَيْنَهَا سَكُونٌ يَكُونُ الْمَجْمُوعُ يَعْدُ عِنْدَ الْعَرَفِ مَوْجُودًا وَاحِدًا مُسْتَمَرًّا نَظِيرَ الْخَطِّ الطَّوِيلِ.» مطابق تنظیر ایشان، با وجود این‌که یک خط کوتاه، از صدها هزار ریزخط تشکیل شده است، ولی همگان آن را یک خط به حساب می‌آورند. سپس ادامه می‌دهند که به همین دلیل «امکن لنا تصور أمر قار وحدائی يتصور فيه الانقضاء وإن بلغ تلك الأفراد المتعاقبة ما بلغ الی انقضاء الدهر.»

به نظر می‌رسد در فرمایش مرحوم عراقی خلطی صورت گرفته باشد، که در بیان آن باید بگوییم که اتصال عرفی آنات، غیر از وحدت عرفی آن‌ها می‌باشد. آنچه شما بیان فرمودید اتصال آنات و آنچه بیان شما را زنده نماید وحدت آنات است. آیا آنات وحدت دارند؟ بله، در خود روز عاشورا یا مبعث النبى می‌توان چنین گفت؛ لکن این‌که گفته شود «اتصال آنات الی انقضاء الدهر» خیر. لذا بعضی‌ها بر ایشان اشکال گرفته‌اند که نتیجه سخن شما این است که بتوان به امروز هم «مقتل الحسینعلیه السلام» گفت. مگر این‌که ایشان مدعی گردد که منظور من همه سالگردها است. به هر حال اگر ایشان تأکید روی وحدت دارد، حرفش صحیح است؛ لکن مناقشه در صغری، و فقدان وحدت می‌باشد.

در مجموع، ما لزومی به تلاش‌های ناکام در داخل نمودن اسم زمان به محل نزاع، نمی‌بینیم.

یکی از کسانی که در این زمینه مقاومت کرده و قائل به عدم دخول اسم زمان در مکان بحث شده، مرحوم امام خمینی در تهذیب‌الاصول می‌باشد؛ لکن ما به جهت موافقت با ایجاز در بحث، تحقیق بیشتر در مسأله را به مراجعات عزیزان واگذار می‌نماییم. هذا تمام الكلام فی باب تعیین محل النزاع.

تعیین ماهیت بحث از حیث لفظی یا غیر لفظی بودن

این مقوله، نیز چون بخش گذشته، با این‌که در لابه‌لای مباحث گذشتگان قابل جستجو می‌باشد، ولی با این شکل و عنوان مطرح نشده است. آیا این بحث، یک بحث لفظی است؟ آیا این بحث مشتق می‌بایست با رویکرد لغوی و ادبی برگزار گردد یا با رویکرد عقلی؟ اگر گفته شود که چه فرقی می‌کند، خواهیم گفت که فرقی از زمین تا آسمان. آگاه هستید که چنانچه بحث، لفظی باشد ادبیات مختص به خود را دارا خواهد بود و به تبع، لازم است قائلان به جواز استعمال و مخالفان ایشان، بحث را روی وضع برده، به علائم حقیقت و مجاز چون تبادر تمسک نمایند؛ اما اگر بحث بخواهد غیرلفظی شود، ادبیات ما به کلی متفاوت و عقل‌گونه خواهد گشت.

الحمد لله رب العالمین